

# پسااستعماری

## پست کلونیالیسم

علی اصغر قرباباغ

بی تردید می توان گفت که پستکلونیالیسم یکی از مدرنترین و گوناگونترین نظریات انتقادی در دایره اندیشگی و فرهنگی امروز است. رشد و فراگیری این اصطلاح در دو دهه اخیر، از آن جا که در ربط و پیوند با مردم و فرهنگ سرزمینهایی است که اغلب آن‌ها به تازگی از قید قولین استعماری، یا استعمارگونه، رهایی یافته‌اند، از هر اصطلاح دیگری سریع‌تر بوده است. این اصطلاح، فضای تازیبی پدید آورده که در آن نه تنها فرهنگ و ادبیات کشورهای استعمارزده، بلکه امور فرهنگی بسیاری از کشورهای غیر استعماری هم مورد مطالعه قرار می‌گیرد و زمینه‌های بکری برای تحقیقات و مطالعات آکادمیک فراهم می‌آورد. پستکلونیالیسم در واقع ریشه در همان مطالعات فرهنگی و ادبی دارد که پیشتر به نام ادبیات و فرهنگ «کشورهای مشترک‌المنافع و جهان سوم» مطرح می‌شد و مراد از آن بررسی تأثیراتی است که استعمار غرب بر جهان گذاشته است. پیوند پنهان پستکلونیالیسم با فرهنگ و هنر کشورهای مشترک‌المنافع چهره‌ی آشکار دارد و با آن که پستمدرنیسم داعیه برداشتن به کل فرهنگ جهانی را دارد، جایگاه ویژه خود را در ترون پستمدرنیسم هم به شکلی پیشرو که قطعی معین کرده است.

در این بحث هم مانند بحث‌های دیگری که درباره واژگان و اصطلاحات فرهنگ جهانی داشتیم، در مواردی بسیار محدود از معادل فارسی اصطلاح کلونیالیسم، یعنی «استعماری»، و مشتقات آن، مانند «پسااستعماری»، استفاده می‌کنیم. در این معادل‌ها، *ism* به عنوان پیوند «گری» آمده است و شکلی قطعی‌تر دارد چرا که در بسیاری موارد دیگر، معادل «پرستی»، «گرایی»، «دوستی»، «باوری» و... نیز گرفته شده است. نظریات گوناگون، به ویژه هنگامی که شکل *ism* را به خود می‌گیرند، چهره‌ی ترسناک و ملال آور پدید می‌آیند. از همین جهت هم بود که ماژن هایدگر می‌گفت هر *ism* اور یک سوته‌نظام محض است، این سوته‌نظام از آن جا ناشی می‌شود که هر *ism* به شکلی انگارناشناسی منسوق همگانی‌کردن، مسلط‌کردن، انحصاری‌کردن، از میان برداشتن سایر روش‌هاست و سرانجام به عدم شفافیت و آگاهی‌های تاریخی می‌انجامد. اما این همه سبب نمی‌شود که حضور *ism* در فرهنگ جهانی نادیده گرفته شود و یا از میان برود؛ *ism* هم محاسن خود را دارد و هم معایب خود را. به هر حال معادل‌های فارسی پستکلونیالیسم و مشتقات آن نیز در پارویی موارد نظری مطلب را پیچیده می‌کند و به‌عنوان نمونه، به‌کاربردن اصطلاح روشنفکر «پسااستعماری» به‌جای روشنفکر «پستکلونیا» چندان مناسب نیست.

هر تعریفی که تاکنون برای استعماری و پسااستعماری و نوااستعماری به دست داده شده همه در ربط و پیوند با تعریفی است که از استعمار و مستعمره در اذهان بوده است. مثلاً ادوارد سعید معتقد است که برای تعیین جایگاه

روشنفکران در جهان پستکولونیال نخست باید معنای دقیق استعمارگری را به دست داد و سپس راه و روشی را که از طریق آن بر استعمارگر و استعمارشونده تأثیر می‌گذارد مورد بررسی قرار گیرد. به هر حال، استعمار یعنی سیاحت یا صعل به دست آوردن یا ادغام‌دان سبطه بر مستعمرات به هدف بهره‌کشی‌های مادی و اخیراً فرهنگی. پست‌استعمارگری در پیوسته با سوادری است که پس از برطرف شدن شرایط و قوانین استعمار اتفاق می‌افتد یا به وجود می‌آید. نواستعمارگری نیز در پیوند با ادغام تأثیرات استعمارگری است و زمانی چهره خود را نشان می‌دهد که عمل استعمارگری در ظاهر پایان یافته است اما به شیوه‌های دیگر همچنان ادامه می‌یابد. اما پستکولونیالیسم در ارتباط با گسترش کامل از این شرایط است. بنابراین می‌باید در پستکولونیالیسم به عنوان پدیدگی نگاه کرد که با تمام گسترده‌های فرهنگی حکومت‌های استعماری و سرزمین‌های استعمارشده از آغاز فرایند استعمار تا امروز ارتباط دارد. به همین جهت هم هست که استعمارگری و پست‌استعمارگری به هم می‌آمیزند و در بزرگی موارد با مفهوم نواستعمارگری هم مشترکاتی پیدا می‌کنند.

واژه colony (مستعمره)، ریشه در کلمه لاتین colonia به معنای کوچ‌نشینی، colonus به معنای دامپرور و colere به معنای کشاورزی دارد و از موضع و منظر ریشه‌شناسی، یک استعمره پیرسازگاره و کشاورزی است اما در عرف غرب، به سرزمین یا حکومت وابسته در آن سوی دریاهای اقیانوس می‌شود. در این مفهوم، گروهی از مردم یک کشور که بر اثر اکتشاف و کشف‌گرایی در سرزمینی دور و بیگانه سکونت می‌گزینند و با مردم بومی و محلی آن سرزمین در میان فرهنگ و سنتی متفاوت زندگی می‌کنند، استعمارگر و آن سرزمین مستعمره نامیده می‌شود.

اصطلاح پستکولونیالیسم و مفهوم و معنای آن محصول دیدگاهی پست‌مدرنیستی است، برخی از زمین‌های آن را انوارده سید (1988) می‌کنند. دژنیتالیسم، خود فراهم آورد و در 1991، میثرا و هادج با مطالعات تاریخی خود آن را بر سر زمان‌ها نامیدند. پستکولونیالیسم از آن دسته اصطلاحات مسرکینی است که هر دو بخش آن مسأله‌ساز است. هنوز دو مسأله‌ساز پست‌مدرنیستی و پستکولونیال به درستی مشخص نشده است که آیا مراد از posts، اشاره به نوعی چشم‌پوشی زمام‌دست است یا باید در پیوند با دژنیتالیسم ایندولوژی تصور شود. این پرسش از آنجا می‌آید که بخشی از هنر و ادبیات پستکولونیال در سرزمین‌هایی شکل می‌گیرد که هنوز زیر سبطه قوانین استعماری هستند. از طرف دیگر، اگر باری بحث از پستکولونیالیسم به مفهوم عام و گسترده آن در میان باشد، شامل سرزمین‌هایی همچون استرالیا، کانادا و حتی خود آمریکا هم خواهد شد، چراکه هر یک از این سرزمین‌ها پیش از آن که استقلال خود را به دست آورند، سالیان دراز از قوانین استعماری تابعین می‌گردند. مسأله بعدی این است که آیا کولونیالیسم شامل استعمار جدید هم می‌شود یا نه؟ مراد از استعمار جدید، هم اهداف کنونی‌های است که می‌خواهند سرزمین‌های دیگر را زیر سبطه فرهنگی و اقتصادی و نظامی خود درآوردند و هم کشورهایی که اگرچه به‌طور مستقیم زیر سبطه و حمایت نظامی و سیاسی کشورهای استعمارگر نیستند، اما در باطن به‌اهداف سیاسی و قوانین استعماری آن کشورها تن می‌دهند و آن را اجرا می‌کنند.

پرسشی از نظر پیردازان در مورد تعریف و معنای دقیق اصطلاح پستکولونیالیسم اختلاف‌نظر دارند. به عنوان نمونه گال-برگ مطالعات

پستکولونیال را در ارتباط با یک نظم و قاعده معین نمی‌داند و آن را آمیزه‌ای انتزاعی ویژه و فرایند پیچیده‌ای توصیف می‌کند که چهره و کارایی خود را در پیوند با تمام مسائل تازه اقلیت‌ها نشان داده است. حاصل این مطالعات و آن‌چه در کشورهای امریکای لاتین، کشورهای قریبایی، یا به‌طور کلی در جهان سوم انجام یافته، گویای این واقعیت است که آن‌چه تا به حال فرهنگ اقلیت‌ها، تعبیه شده، در واقع فرهنگ اکثریت است و مفهوم غربی که از نظر فرهنگی همگون و مسلط شده است، دیگر از دیدگاه سیاسی امروز پذیرفتنی نیست. شمار دیگری از نظریه‌پردازان بر آنند که تکوین فقط به‌بخشی از این اصطلاح پرداخته شده و تمام وجوه عمده آن مورد بررسی دقیق قرار نگرفته است. همین مسأله مسایل فرعی‌تری را پدید می‌آورد که شامل امپریالیسم و جهان سوم هم می‌شود. این تحول، معنای گسترده‌تری از مشترک‌المنافع بودن دارد و از آن‌جا که در ظاهر با هیچ ایندولوژی مشخص و معینی پیوند ندارد، مخالفت‌ورزی با آن نیز دشوار می‌شود و در نتیجه بسیاری از وجوه آن در برده‌ایام پوشیده می‌ماند. آن‌تالیسمی که انوارده سعید به آن پرداخته، یکی از این موارد است.

لکنه دیگری که اهمیت دارد و حتماً می‌باید در مطالعات پستکولونیال به آن توجه داشت آن است که پستکولونیالیسم فاقد هرگونه هویت و قطبیت ملی است و از این جهت امکان شباهت فرهنگ‌ها را نیز به‌وجود می‌آورد. تاریخ سرکونگری و به‌حاشی‌رفتن‌ها و انگارهای فرهنگی، پیش‌زمینه‌های مشترکی برای پرداختن به بحث‌های فرهنگی پدید می‌آورد که بی‌تردید دارای بار سیاسی نیز هست. اما هرگز نباید آن را هنجارگزارانه و تجویز شده تصور کرد. در پستکولونیالیسم، بر خلاف ادبیات ملامت که شکل و هنجار خاص خود را دارد و طرفداران خود را به قضاهای دنیای سوق می‌دهد، یک نویسنده می‌تواند هم در باره سرزمین خود

نویسد. هم درباره یک درخت و هم در باره عشق، یا حق مسلم یک نویسنده یا هر صد قریبایی است که ایماژ سرگرمی کشیدن را ممانند کند. پیچیدگی اصطلاح پست‌استعمارگری به مواردی که به آن اشاره شد محدود نمی‌شود و عوامل دیگری نیز در پیچیدگی آن نقش دارند. یکی از این عوامل آن است که پست‌استعمارگری چنان‌که انتظار می‌رود، تنها به دوران بعد از استقلال کشورهای استعمارزده محدود نمی‌شود و در بسیاری موارد آغازگاه آن همان روزهای نخستین استعمار و استعمارگری است. مفهوم استعمار، از منظر تاریخی، گستره پهن‌تری از جهان را دربر می‌گیرد و در واقع به تمام فرهنگ‌هایی اشاره دارد که فرایند استعمارگری از آغاز تا به امروز بر آن تأثیر گذاشته است. از این دیدگاه، نظریات پستکولونیال گستره وسیعی از فرهنگ‌های مستعمرات و قریبا گرفته تا کانادا و نوزیلند را دربر می‌گیرد و بخشی از ادبیات امریکایی در طبقه‌بندی‌های آن می‌گنجد. به‌عنوان نمونه، ادبیات امریکای قرن نوزدهم زیر سبطه ادبیات انگلستان بود و تازه در اواخر این قرن بود که در صدد برآمد تا خود را از قید و بند ادبیات کلاسیک انگلستان رها کند. گماناً هم سرزمینی زیر سبطه فرهنگی انگلستان بود و می‌خواست هویت فرهنگی خود را به‌دست آورد اما به چنان راهی گشوده شد که هر لحظه ممکن است به‌صورت مستعمره فرهنگی امریکا درآید. از دیدگاه‌های روش‌شناختی، نظریات پستکولونیال همواره زیر سبطه گفتمان‌هایی بوده‌اند که به نحوی از آن‌ها در ربط و پیوند با پست‌مدرنیسم، به ویژه دیکاستراتژی و روان‌کاوی از نوع لاکانی و تحلیل‌های گفتمانی فوکو تصور شده‌اند. اما با تمام گرایش‌ها و تأثیرپذیری‌ها، در کشوری همچون کانادا سبب پیدایی فضایی شده است که در آن بزواک ناچاهایی

همچون ادوارد سعید، هومی بایا، اسیبواک از هر سو به گوش می‌رسد و از نظرات پستکولونیال همراه این نام‌ها یاد می‌شود.

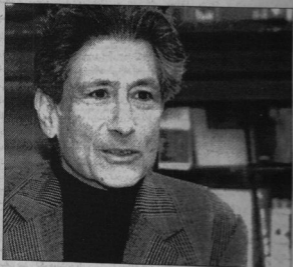
یکی از ویژگی‌های نظریه پستکولونیال، گسستن از ایدئولوژی‌های است که هر یک به شکلی در پیوند با ادبیات کشورهای مشترک‌المنافع تصور شده‌اند. اما واقعیتی که در گسست‌های فرط‌آمیز، به آن توجه نشده آن است که این کار ناخواسته و ناخودآگاه به سمت و سوی اهداف گروهی از نویسندگان غربی کشانده می‌شود که منظورشان افزودن بر غنای ادبیات انگلیسی است. این مسأله، هم مشکل گروه‌های مرکزی را دشوارتر کرده است و هم گروه‌های حاشیه‌ای را ادوارد سعید و اسیبواک، هر یک به شکلی متفاوت نشان داده‌اند که امروز «بیراموش» در مرکز قرار گرفته است. دست‌نمایه و سرمایه‌ی بسیاری از ادبیات انگلیسی زبان امروز، ماجراهایی است که در کشورهای مستعمره روی داده است. به عنوان نمونه، داستان «بارک ماتزفیلد» بر محور برده‌داری در هند شرقی می‌گردد و ایمازهای دوسوایی استعمار در نوشته‌های نویسندگانی همچون کنراد چهره‌ی آشکار دارد. در سال‌های اخیر، بهترین آثاری که در پیوند با نظریات پستکولونیال شکل گرفته همان‌هایی است که در پیروی از اندیشه‌های ادوارد سعید پدید آمده‌اند. ادوارد سعید نشان داد که چگونه استعمار و تلاشی که برای اشنازی با فرهنگ سرزمین‌های مستعمره به منظور اداره کردن آن‌ها انجام گرفت، به پیدایی «دیگران» انجامید و از «دیگران» ایمازهای پراکنده‌ی همچون شرقی‌های «برم‌زور» هزار و یک‌سوی، هندی‌های زن آسا، وحشی‌های لفرقایی و مردم در نیافتنی و بدخواهی پدیدار شد که سرانجام به ادبیات کشورهای استعمارگر راه یافتند.

در مطالعات پستکولونیال، همیشه باید این نکته را در نظر داشت که در فرایند استعمارگری، تمامی وجوه دوسویه زبان، قدرت، دانش و فرهنگ نیز گنجانده شده است. درست است که کشورهای استعمارگر فرهنگ خود را بر مستعمرات خود نیز تحمیل می‌کردند، اما از فرهنگ و سنت‌های استعمارگذار نیز تأثیر می‌گرفتند. در این مفهوم، خود زبان هم یک استعمارگر است، بیش از هر مورد دیگر بر استعمارشونده تحمیل می‌شود و زمینه و لگن و بسیاری از اختلافات و دگرگونی‌های ناخواسته را فراهم می‌آورد. در پیاری می‌مورد شدت حساسیت نسبت به زبان به اندازه‌ی است که برخی از زبان شناسان، آن را یک دیالکتیک مجزبه به ارتش و نیروی دریایی می‌دانند. مردم سرزمینی که از سوی زبان استعمار می‌شوند، دیگر نمی‌توانند با زبان یک‌پارچه و دست‌نخورده خود بیندیشند و دست کم برای بیان و برآوردن نیازهای اولیه خود، وابستگی به زبان استعمارگر را می‌پذیرند. ادوارد سعید، که خود مهاجری ساکن نیویورک است با اشاره به بیگانگی نسبت به زبان می‌گوید: زبانی که من و او با آن تکلم می‌کنیم، پیش از آن که مال من باشد، مال اوست. واژگان وطن، مسیحیت، ارباب و برده‌های او معنای دیگری دارد و با معنایی که مراد من است تفاوت دارد. تأثیرات واژگان و متون، و حتی در پیاری می‌مورد، نحوه به کار بردن آن‌ها مخصوصاً هنگامی که با مفاهیمی همچون مالکیت، اختیارات، قدرت و تحمیل نیروهای گوناگون پیوند پیدا می‌کنند، در ذهن من و او همان نیست. من هرگز نمی‌توانم این واژگان و مفاهیم را بدون آن که روحم متلاطم شود بر زبان بیابرم یا بنویسم. زبان او برای من هم اشکالت و هم غریبه است. من نه این واژگان را ساختم، نه آن‌ها را پذیرفتم، اما مجبورم که از آن‌ها برای ایجاد ارتباط استفاده کنم. هنگام ادای این کلمات، صدایم می‌گردد و انگار روحم در سایه زبان او ساقیده می‌شود.<sup>۴</sup> آن‌ها

که در جوامع پستکولونیال زندگی می‌کنند معنای دقیق آن چه را ادوارد سعید به آن اشاره دارد درک می‌کنند، چراکه با چنین واکنش‌هایی نسبت به زبان استعماری آشنایی دارند. مردم سرزمین‌های پستکولونیال همین مسأله را با قانون هم دارند و به طور کلی می‌توان گفت که رابطه میان خواننده و متن، مانند رابطه استعمارکننده و استعمارشونده است. این رابطه هرچند که نابرابر است، اما به حرحال رابطه و در پیاری می‌مورد یک‌سویه است. در همین جاست که مهاجری همچون ادوارد سعید، به حرف نچینه می‌رسد و می‌پذیرد که «متون در اصل و بنیان، نشانه‌ها و واقعیت‌های قدرت‌اند نه نادوستند. دموکراتیک».

یکی دیگر از مواردی که درباره‌ی پستاستعمارگری و مطالعات پستکولونیال می‌باید در نظر گرفته شود، پیوند آن با زمان و مکان است. مکان به معنای جغرافیایی مستعمره اشاره دارد، اما زمان، نقشی مهم‌تر دارد و از آن‌جا که همه پیشوند «پسته» و هم پیشوند «نو»، در پیوند با زمان است، پستکولونیالیسم شکلی زماممند به خود می‌گیرد و دامنه‌ی ارجاعات آن از کولونیالیسم فراتر می‌رود. در باب این که چهطور استعمار، نه تنها نظم مکان که نظم زمان را هم برمی‌آورد، متون ادبی نمونه‌های خوبی به دست داده‌اند. یکی از این آثار ادبی، «دل تاریکی» نوشته کنراد (۱۹۰۲) است که به مقوله استعمارگری اروپا، به ویژه بلژیک و انگلستان، در آفریقا و مخصوصاً در سرزمین کنگو در اواخر نوزدهم اشاره دارد. کنراد در این نوبل آورده است که سفر در طول رودخانه، مانند سفر به آغاز جهان و آغاز آفرینش بود. در رودخانه به همان شکل راه را گم می‌کردیم که در صحرا. در سرانجام، در نهایت درمادگی، احساس می‌کردیم که جادو شده‌ایم و از هر چیزی که روزی از آن گامی داشتیم و با برای ما آشنا به نظر می‌آمد، جامه‌مانند می‌فکر می‌کردیم که در جایی دیگر و احتمالاً در یک هستی دیگر قرار گرفته‌ایم. نوبل کنراد، با آن که از موضع و منظر تاریخی قاطعیت دارد، اما ساختار دایره‌وارش آن را به لندن باز می‌گرداند و آن شهر را «دل تاریکی» می‌بیند. نوبل چنین آنچه می‌گوید (۱۹۵۸) نیز روایت مردی است که سفیدپوستان مسیحی قبیله او را اشغال کرده و هویت و فرهنگ او را مورد تاخت و تاز قرار داده و از بین بردند. در جمهوری صوری و کولونی فلسطی افلاطون، هنر امری تقلیدی، مردود و خطرناک توصیف می‌شد، چراکه احساسات کاذب را برمی‌انگیخت و تغذیه می‌کرد. این اندیشه امروز هم دوام یافته است و در پیوند با همان اصلی است که زبان و استعمارگری را به هم ربط می‌دهد و به شکل امری لاینحل می‌نماید، یعنی به شکلی تلویحی به این واقعیت اشاره دارد که برای تقلید کردن می‌باید استعمار شد و استعمار کرد. در میان نظریه‌پردازانی که به گسستن پستکولونیال پرداخته‌اند، ادوارد

سعید، هومی بایا و اسیبواک پیروند پی‌چون‌تر و درخشان‌تر دارند. ادوارد دست‌نمای سعید، یکی از سرآرمان این مطالعات، اندیشمند فلسطینی‌تباری است که در ۱۹۳۵ متولد شد، در تبعیدی خواسته و ناخواسته در نیویورک زندگی می‌کند. نوشته‌های ادوارد سعید، شرح و بیان مسئولیت‌های سیاسی یک روشنفکر و روایت تجربیات خود او به عنوان یک تبعیدی است. کتاب «ارنستلیسم» ادوارد سعید یکی از متون است که مبانی مطالعات پستاستعمارگری را فراهم آورده است. (این هم یکی از موارد دیگری است که با مسأله ism روبرو می‌شویم. باید ناگزیر آن را به شناسایی تعبیر کنیم و ارنستلیسم را شرق‌شناسی، بنامیم). برخی از نظریه‌پردازان، «ارنستلیسم» سعید را آغازگاه مطالعات پستکولونیال و پستاستعمارگری می‌دانند، اما واقعیت آن است که این مقوله حدیث کهنه‌ی است که نه از ادوارد سعید آغاز می‌شود و نه به او



نقش روشنفکر پست‌کولونیال نو  
 پاد آوری و دوران استعمارگری است و تأثیرات  
 نقش بازیگر در هنرهای مدام  
 از او انسانی تازه می‌سازد. این همان  
 پاد آوری‌هایی است که روشنفکرانی همچون ادوارد  
 سعید و اقبال احمد را ساخته و پرور داده‌است  
 نه‌این‌که دیگر بسیاری از روشنفکران پست‌کولونیال‌های  
 گذشته را بر گردا خود حمل می‌کنند  
 آثار حشرات و  
 خواری کبشین‌ها را همچون دانه‌های ماندگار بر روح و  
 ذهن خود دارند و دایره‌های دماغ و دانه‌ها  
 صحبت می‌کنند  
 بی‌آن‌که بتوانند خط فارسی میان این دو بکشند و به  
 مرزبندی‌های خود قایل و قانع باشند

به دست داده و حضور آن را تهدید می‌کند. نگرش  
 ادوارد سعید به هیچ‌وجه تعصب‌آمیز نیست و همان‌طور که غرب را در معرض انتقاد  
 تند و تیز قرار می‌دهد، منتقد سیاست‌های PLO در حمایت از عراق در جنگ  
 ۱۹۹۰ نیز هست و به همین سبب هم بود که در سپتامبر ۱۹۹۶ انتشار  
 کتابش در غزه و ساحل غربی و سرزمین‌هایی که زیر کنترل PLO بود ممنوع  
 اعلام شد.

یکی از نقاط ضعف نوشته‌های ادوارد سعید، نپرداختن به اقتصاد  
 استعماری است و از همین جهت تفاوت‌های میان شکل‌های گوناگون  
 استعماری را کمر می‌کند و ادراک روشنی پدید نمی‌آورد. یکی از مواردی که  
 سعید به آن اشاره می‌کند و گاه به تلویح و گاه به تصریح نسبت به آن حساسیت  
 نشان می‌دهد، پرداختن به آن بخش از نظریه پسااستعماری است که از سوی  
 مهاجرانی که از جهان سوم و طبقه نسبتاً مرفه به غرب کوچ کرده‌اند آغاز شده  
 است. از دیدگاه این گروه، آرینتالیسم جایگزین مارکسیسم بود. اهمیتی که آن‌ها  
 برای آرینتالیسم قایل بودند، مستقیماً بر این واقعیت بود که در آن به نژاد اهمیت و  
 تفاوت‌ها اهمیت بیشتری داشت. به همین سبب و طبقه از این دیدگاه، استعماری نه‌تنها  
 مسئولیت بی‌کفایتی‌های خود، بلکه مسئولیت رفتار و احیای عدالتی‌های  
 گروه‌های کوچک‌تر، از جوامع استعماری را نیز به گردن دارد. در کلان‌شهرها از  
 یکطرف نحوه مسئولیت‌رسانی و از طرف دیگر، برنامه‌های پست‌کولونیال بر  
 روشنفکری که به زندگی در این شهرها تن داده‌است تأثیر می‌گذارد و سبب  
 بی‌بسیاسی‌پیدایی می‌شود که ادوارد سعید آن را حساسیت سرزنش می‌نامد. یکی  
 از ویژگی‌های این سیاست آن است که در پارادایم موارد، روشنفکران میان آن‌چه  
 در کلان‌شهرها می‌سیند با آن‌چه بیشتر از سوی استعمارگران بر مردم تحمیل  
 شده مرزبندی‌هایی به‌وجود می‌آورند، اما این مرزها بسیار سیال است.  
 روشنفکران کوچک‌تر و مهاجر، در دوسوی این مرز همسانی و شباهت‌هایی  
 می‌یابند و خود را ناگزیر از سازگاری و تمکین از شرایطی می‌یابند که بیشتر آن را

پایان می‌یابد. بی‌تردید تعیین آغازگاه برای مطالعات پست‌کولونیال باید مستقیماً بر  
 ناسیونالیست‌هاست. تاریخ دورودرازی باشد که در تولیدات فرهنگی کشورهای  
 مستعمره دیده می‌شود و دست‌کم از ۱۷۸۹ آغاز شده‌است. نوشته‌های  
 نویسندگانی همچون اکوابو، نویسنده نجرایی که ماجرای اسارت و بردگی خود  
 را روایت می‌کند، یکی از دست‌مایه‌های بارز این مطالعات است.

هارولد بلوم (۱۹۹۴)، منتقد است، و اعتقادش هم‌وجه است که قرن بیستمین  
 کالفا است. اگرچه آثار کالفا در ظاهر و به شکلی صریح و مستقیم ریخی به  
 استعماری نداشت، اما داستان «در کولونی کبیری» او که در اکتبر ۱۹۱۲ منتشر  
 بعد از جنگ جهانی اول در ۱۹۱۹ منتشر شد، در پیوند با کولونی‌های  
 است که در یک کولونی کبیری در جزیره‌ی بی‌نام اتفاق می‌افتد تفاوت روشنفکر  
 پست‌کولونیال با روشنفکرانی همچون فرانتس فانون آن است که قانون و شکل او  
 به فکر آزادی انسان‌ها بودند اما به طور مستقیم از ترم استعماری حریف  
 به‌عبان نمی‌آوردند.<sup>۱</sup>

ادوارد سعید خود را یک منتقد جهانی و سکولار می‌داند و مخالف سرسخت  
 تعبیر و تفسیرهای بی‌حد و حصری است که بسیاری از نظریه‌پردازان استعماری  
 سوسی و تفسیرهای بی‌حد و حصری است که بسیاری از نظریه‌پردازان استعماری  
 به‌فراموشی سپارند. کتاب دیگر سعید (۱۹۹۳)، که فرهنگ و تئوری‌پسند نام  
 دارد، در واقع ادامه و گسترش آرینتالیسم است و همانند بسیاری از متنی که  
 در پیوند با نظریه پسااستعماری نوشته شده، نشان می‌دهد که چگونه  
 داستان‌ها سفرنامه‌ها و بسیاری از متون ادبی دیگری که در ارتباط با مقوله  
 استعمار نوشته شده، امپریالیسم را امری طبیعی و بخشی از تجربیات همگنی  
 جلوه می‌دهند و به فروودست شمرند. برخی از انسان‌ها شکلی مشروع می‌سند  
 ادوارد سعید یکی از مدافعان سرسخت جنبش آزادی فلسطین است و با انتقاد از  
 سیاست آمریکا در مورد فلسطین، نشان می‌دهد که چگونه بی‌بسیاسی حکومتی و  
 بازنمایی‌های رسانه‌ی بشکنی همسان و هماهنگ، ایجازی بر رمزپوشی از اسلام

**امروز روز روشنگران پست‌کلونیاال بیش از آن چه در کشور های  
استعمارزده خود امکان داشته به پیش‌بینی مینا بحث‌های فرهنگی  
آورد شده‌اند و به سبب اعتباری که یافته‌اند  
دیگر نمی‌توان به سادگی و آسانی پیش‌انگ هويت جهان سوم  
را به آن‌ها زد.**

#### **چرا که حضور صدای ناهمساز و**

**اندیشه سینه‌دانه آن‌ها بر تمام جهان تأثیر گذاشته است  
نوشته‌های او دوازده سید لویجا نشان می‌دهد که هم هويت های  
جهان سوم ساخته و پرداخته است و هم هويت های لغوی  
واقفیت هم آن است که در هر جامعه،**

**ساختار هويت در**

**ربط و پیوند با جايه جایی قدرت،**

**کسب قدرت و از دست‌داندن قدرت است. امروز دیگر**

**نور فیدی نمائنده است که هويت انسانی نه تنها امری طبیعی و ثابت نیست، بلکه  
ساخت‌وساز شده و حتی دربار می‌هورد، این اختراع شده است  
هويت در جوامع پست‌کلونیاال هم از این قاعده مستثنی نیست**

نظامی توصیف می‌کرد و بی‌عدالتی می‌نامید از این رو، نقش روشنفکر  
پست‌کلونیاال نسوعی یادآوری دوران استعمارگری است و تأثیرات نقش  
بازی‌کردن‌های مداوم از او اساسی تازه می‌سازد این همان یادآوری‌هایی است که  
روشنفکرانی همچون ادوارد سعید و لیبال احمد را ساخته و پرورده است. به‌بیان  
دیگر بسیاری از روشنگران پست‌کلونیاال دایم گذشته را بر گرد خود حمل  
می‌کنند. آثار حشرات‌ها و خواری کشیدن‌ها را همچون دافی ماندگار بر روح و  
ذهن خود دارند و دایم از اماء و آن‌ها صحبت می‌کنند بی‌آن‌که بتوانند خط  
فازنی میان این دو بکشند و به مرزبندی‌های خود قابل و قانع باشند.

ادوارد سعید بارها گوشیده است تا تعریف همسوعی‌بی از روشنفکر پست‌کلونیاال  
به‌دست دهد و ابعاد و شرایط سیاسی و اجتماعی چنین روشنفکرانی را روشن  
کند از همین رهگذار هم هست که به فریتوریک سرزنش، می‌برد از کوچیدن و روشن  
روی آوردن روشنگران جهان سوم به کلان‌شهرهای غربی و مراکز فرهنگی  
موجود در آن‌ها اسباب جالبی و دایندوست فرهنگ‌ها و گفتن‌های آکادمیک  
در باره انسان‌مداری را فراهم آورده و سبب شده است که مقوله پست‌کلونیاال به  
مرکز عرصه‌های فرهنگی آورده شود. امروز روشنفکران پست‌کلونیاال بیش از

آن‌چه در کشورهای استعمارزده خود امکان داشته به پیش‌زمینه بحث‌های  
فرهنگی آورده‌شده‌اند و به سبب اعتباری که یافته‌اند دیگر نمی‌توان به سادگی و  
آسانی پیش‌انگ هويت جهان سوم را به آن‌ها زد، چرا که حضور صدای  
ناهمساز و اندیشه سینه‌دانه آن‌ها بر تمام جهان تأثیر گذاشته است. نوشته‌های  
ادوارد سعید لویجا نشان می‌دهد که هم هويت‌های جهان سوم ساخته و  
پرداخته است و هم هويت‌های لغوی. واقفیت هم آن است که در هر جامعه،  
ساختار هويت در ربط و پیوند با جايه جایی قدرت، کسب قدرت و از دست‌داندن  
قدرت است. امروز دیگر تردیدی نمانده است که هويت انسانی نه تنها امری  
طبیعی و ثابت نیست، بلکه ساخت‌وساز شده و حتی دربار می‌هورد. اختراع  
شده است. هويت در جوامع پست‌کلونیاال هم از این قاعده مستثنی نیست.

**هومی بپار یکی دیگر از نظریه‌پردازان پست‌کلونیاال در هندوستان معدنی  
آمده و در دو دهه اخیر خود را به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان  
پست‌کلونیاالیسم شناسیده است. هومی بپار به پیروی از نظریات بندیکت  
لندرسون براین اعتقاد است که یک ملت، چیزی بیش از یک جامعه تصویری  
نیست. هويت آن هیچ‌گاه چنان که پنداشته می‌شود خالص و دست‌نخورده  
نیست و استوار بر نوعی احساس تصویری جامعه تاریخی و مذاقومی است که  
می‌تواند کاملاً وهمی و بر آمده از نمودها و نمادهایی از واقفیت و خیال باشد. این  
اندیشه‌ها همه ریشه در نظریات ارنست رنان و کتاب «ملت چیست» (۱۸۸۲) او  
دارد. رنان هم اعتقاد داشت که مفهوم «ملت» مستینی بر «خلوص» یقیناً نیست، بلکه  
استوار بر نوعی خواست جمعی برای زندگی کردن در کنار هم با مجموعه‌ای از  
خاطرات، یادآوری‌ها و فراموشی‌هاست. مفالات هومی بپار بیشتر در پیوند با  
گفتن‌های استعماری و چگونگی به وجود آمدن «دیگران» و مقوله دورگ بودن  
در دوران پست‌مدرن است. بپار معتقد است که امروز، فشرده‌گی زمان و مکان  
زمینه‌های پیچیده‌یی فراهم می‌آورد که در آن هرگونه احساس ملی یا هويت  
فردی آشکار می‌شود و دیگر جنسیت و نژاد در رده اول طبقه‌بندی‌های اجتماعی  
قرار نمی‌گیرد. جهان غرب ناگزیر دریافته است که می‌باید از تلاش برای  
ماندگار کردن روایاتی که درونی و گوارده هويت ملی آن شده است دست‌بردارد و  
با دقت به تاریخ‌های پست‌کلونیاال که مهاجران و آوارگان و پناهنده‌گان روایت**

می‌کنند گوش سپارد. فیکور سرنمون امروز، مهاجری است که در فضاهای موقت  
و گذرا زندگی می‌کند، در جایی که تفاوت‌های فرهنگی دایم با یکدیگر برخورد  
می‌کنند. از دیدگاه هومی بپار، امروز حقیقت‌بین‌ترین چشم‌ها از آن مهاجری  
است که در میانه فرهنگ‌ها زندگی می‌کند. ایرادی که از هومی بپار گرفته می‌شود  
و وارد هم هست آن است که مهاجر فرضی او را از جنسیت و طبقه و جایگاه  
قابل شناخت سیاسی است، می‌خواهد همه چیز را مسطح کند و تا سطح دید  
خود پایین بیاورد. با این همه، هومی بپار با رنانتالیسم ادوارد سعید را ساده‌انگارانه  
توصیف می‌کند و معتقد است که نظریات سعید پرسکتیو منسجم و واحدی به  
دست نمی‌دهد و بیشتر در ربط و پیوند با خیال‌پیوری‌های «دیگران» است.

هومی بپار دو کتاب «ملت و روایت» و رساله مشهور خود به نام «اسنان و  
تقلیدگری» دوسوایی گفتن‌های استعماری، نشان می‌دهد که چگونه استعمارگری  
تکلسان، بعد از عصر روشنگری و خردورزی، به منطق تقلید و تقلیدگری اتکا  
داشت. هومی بپار معتقد است که گفتن‌های استعمارگری انگلستان پس از عصر  
خردورزی، همیشه به حرفی زده است که جوع نیست. اما همیشه و چندمیلو  
است. در این گفتن‌ها، از او آرمیان‌های بزرگ تصورات استعماری گرفته تا  
بازترین سطح تأثیرات تقلید از این تقلیدگری به شکل یکی از فرایندها، زمین و  
تأثیرگذارترین راهکارهای فدوت و دهن استعماری شمرده شده است. بپار  
تقلیدگری را تشبیه می‌کند به بیان‌گری دوگانه و راهکار پیچیده‌یی می‌داند که با اصلاح  
و تعدیل و تضابط و اعمال بار بی می‌فهرده‌ها، دستاوردهای دیگران را مال خود  
می‌کند. یکی از ویژگی‌های بارز تقلیدگری آن است که راهکارهای قدرت و سیطره  
استعماری را مشروع می‌نماید و آن را به شکل و شمایل قدرت‌های تضابطی و  
عادی جلوه می‌دهد. دیگران استعمار شده ناگزیر از آنند که زبان، آداب و رسوم،  
حالت‌ها دیدگاه‌ها و حتی در بار بی می‌وارد شکل لباس پوشیدن استعمارگر را  
تقلید کنند و تاگفته پیداست که تقلیدگری‌هایی از این دست هرگز نمی‌تواند  
خاص و می‌بیرابه بلند ناگزیر به طور مرمزان، از یک‌طرف فقط نام‌های وجه  
شبه‌عادت و از طرف دیگر، شکلی تهیدآمیز به‌خود می‌گیرد. به‌بیان دیگر،  
همیشه در عمل و رفتار و فریاد از آن خودگردانه استعمارگر، نوعی دوسوایی  
رسمی و بی‌تفاوتی به چشم می‌خورد از یک‌طرف استعمارکننده جویا و خواهان

جهان غرب ناگزیر در پافته است

که می‌باید از تلاش برای ماندگار کردن

روایتی که فردی و گوارده هویت ملی آن شده است دست بردارد

و با دقت به تاریخ‌های پست‌کولونیال

که مهاجران و آوارگان و پانده‌گاران روایت می‌کنند گوش بسپارد

فیکور سرنون امروز، مهاجر است که در فضاهای موقت و گذرا

زندگی می‌کند؛ در جایی که تفاوت‌های فرهنگی

دام یا پدیده‌گر برخورد می‌کنند

استعماری‌ده می‌باید هم در متون کشورهای استعمار شده مورد مطالعه قرار گیرد و هم در متنی که در غرب نوشته شده است.

به‌طور کلی می‌توان گفت که ذهنیت روشنفکران و هنرمندان پست‌کولونیال و نویسندگانی همچون ادوارد سعید و هومی بابا و اسپیواک با تمام کاستی‌ها و ایرادهایی که به آن‌ها گرفته می‌شود نشان می‌دهد که استعماری‌گری یک فعالیت حاشیه‌ای در زندگی اروپایی‌ها نبود و برعکس، یکی از بنیادین‌ترین لایه‌های فرهنگی آن‌ها سرمد می‌شد. این نظریات دقیقاً در جهت مخالف اندیشه‌هایی است که پست‌مدرنیست‌های فرانسوی از جمله ژان فرانسوا لیوتار، فرمول‌بندی کرده‌اند. روشنفکران پست‌کولونیال معتقدند که روایت بزرگ از میان‌رفتنی نیست و با آن که در ظاهر کارایی خود را از دست داده، همچنان برقرار خواهد ماند. امروز توجه کشورهای جهان سوم و پیرامونی به فرهنگ خودشان و نیز توجه کشورهای غربی به این فرهنگ‌ها و به‌طور کلی فرهنگ‌های غیر اروپایی، این شک را موجود آورده است که سبدا شرایط پست‌مدرن سبب شود که باز دیگر کشورهای غربی، جوامع غیرغربی را زیر سیطره خود بکشند و این بار به عنوان فعالیت جهان سوم و ادبیات پسااستعماری مستعمره خود کنند.

Hodge & Mithra

Guguleberg, Georg M. "Postcolonial Culture Studies, John Hopkins University Press, 2000  
Cambridge, M.A." Said, Edward. "The World, the Text and the Critic" the University Press, 1993

"Nation and Narration", Routledge, 1990  
"Of Mimicry and Man: The Discourse, 1994 Ambivalence of Colonial"

of Grammatology of Grammatology of Grammatology of Grammatology

- Ahmad, Aijaz. "IN Theory: Classes, Nations, Literature", Verso, London, 1992
- Aivri, Hanza. "The State in Post-Colonial Societies", New Left Review, vol. 74
- Bhabha, Homi. "Nation and Narration", Routledge, London, 1990
- Bhabha, Homi. "Of Mimicry and Man: The Ambivalence of Colonial Discourse" in Modern Literary Theory, Edward Arnold, London, 1996
- Benita, Parry. "Problems in Current Theories of Colonial Discourse", Oxford Literary Review, 9, 1987
- Hawthorn, Jeremy. "Contemporary Literary Theory", Arnold, London, 2000
- "Modern Literary and Cultural Criticism", ed. Joseph Childers and Gary Hertz, Columbia University Press, 1995
- Nayar, Radhakrishnan. "Vernacular Spectacular", Times Higher Education Supplement, 1998

آن است که استعمار شده و شبیه خود بسازد و از طرف دیگر، از پیدایش هرگونه شباهتی بیم دارد. به‌طور کلی می‌توان گفت که تقلیدگری استعماری زیر سیطره منطقی است که هومی بابا آن را حقیراً همان، همانه، کلاً می‌نامد. این جا فرایند را آن خود کردن، استعماری برای آن که بیروز شود باید شکست بخورد اعتبار، جاذبه و تأثیرگذاری نظریه هومی بابا از آن جهت است که گفتار دیکتاتورمانند استعماری را از درون بی‌اهمیت می‌شمارد. با بیرونی از این گفتار است که مضمون استعمار شده، خودش را در تضاد دائم با خویش نشان می‌دهد. با خویش خویش تفاوت دارد و هرگز نمی‌تواند با آن‌های درونی خود کنار بیاید یکی از تأثیرات رساله هومی بابا آن است که به اهمیت تکرار و بازگویی و درام در اندیشه‌یمن به مقوله استعماری نیز اشاره دارد. هومی بابا خواننده را تشویق می‌کند که اندکی زرفر و گسترده‌تر به این پرسش فکر کند که هویت فردی تا چه میزان بر تقلیدگری استوار است و چرا به‌طور ذاتی تکرارگرا است.

گایباری جاکواروتی اسپیواک آوارده پست‌کولونیال هندی، یکی دیگر از روشنفکران مطرح در مطالعات پست‌کولونیال است. اسپیواک نویسنده و منتقدی از اهالی بنگال است و از ۱۹۷۷ با ترجمه درختانی که از خسته‌های رگ‌برگ‌ها به دست داد شهرت یافت. انتشار اسپیواک به سبب نوشتن مقالات، رساله‌ها و سخنرانی‌هایی است که در مجامع فرهنگی و دانشگاهی اروپا و آمریکا ایراد کرد و مجموعه آن‌ها در سال‌های ۱۹۸۷، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ چاپ و منتشر شد. نوشته‌های اسپیواک اغلب فردی است، طنز دارد و بحث‌های انتقادی است. آثارها و ایده‌های نامنتظر را کنار هم می‌گذارد و ریش استعماری است اسپیکر سومی است که در معتبرترین دانشگاه‌های غرب تدریس می‌کند و نمونه بارز روشنفکر پست‌کولونیالی است که ماکس گلسنر او را اسپیکر سومی پای‌بند اصول و روال شناخته یک قاعده خاص، قضیه‌یستار و از این نظر دارای هویت مردانه و نظریه‌پرداز بومی‌گرای هندی او را پیش از جاکواروتی نظریات غربی می‌دانند. این خرده‌گیری‌های تریست و تریست‌گرا از جهت آن است که اسپیواک یکی از منتقدان سرسخت تریستی می‌کند. او نگرش تعصب‌آمیز، تمام نوشته‌های جهان سوم را از ریشه استعماری می‌داند. بی‌ارزش می‌نگارد. اسپیواک به رها کردن ذهن از استعماری‌گری اعتقاد دارد و بیشتر به روشنفکران محلی و بومی‌زاد هندی می‌پردازد. می‌خواهد ساختارهای تاریخی و هنجارگرا را از درون مری سارد و به نمایش بگذارد. علم به شرایط هندی‌های رانده از سرزمین خود اشاره می‌کند و شاید در پدیده‌های تاریخی و فرهنگی

بیرسد که تبعید را نقطه اصلی در پرسش‌کننده عرصه سیاسی و فرهنگی پست‌کولونیال می‌داند و آن را راه اصلی افکاراندیشی برای روشنفکران پست‌کولونیال می‌نگارد. اما واقعیت آن است که اسپیواک تبعیدی را کسی می‌داند که قفس در سرزمین بیگانه را به او تحمیل کرده باشند. نه روشنفکرانی که در تبعید خودخواسته بمانند یا بارها مخالفت خود را با روشنفکران پست‌کولونیال که انکای خود به الگوهای غربی را نشان داده‌اند لایز کرده است. اسپیواک در صیدت با الگوهای غربی و آن‌چه بورن هابرماس آن را شرایط حاشیای ارتباط و گفت‌وگوی آزادی می‌نامد، معتقد است که شرایطی از این گونه فقط در ذهن پدید می‌آید و پرورده می‌شود و هرگز نمی‌تواند در واقعیت تحقق پیدا کند. آرزوی خفنی بودن و در عین حال گفت‌وگو کردن، برآمده از اندیشه‌ی است که بتواند تاریخ را نفی و انکار کند، ساختار را انکار کند و موقعیت مضمون را یکسره نادیده بگیرد. اسپیواک معتقد است که موقعیت روشنفکران کشورهای